

بہت سہجہ

کارہائے ایک فوگنر

ایک فوگنر

و قتل در هتل

ہویا
Hoopa

کارآگاه اریک فوگلر

اریک فوگلر

و قتل در هتل



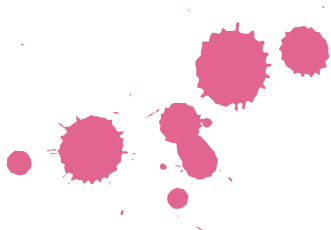
بئاتریس اوسس
مترجم: کزوان آبهشت

اریک فوگلر

و قتل در هتل

Title of the original edition: Erik Vogler en muerte en el balneario
© Beatriz Osés (text)
© Cover Illustration: Iban Barrenetxea
Originally published in Spain by edebé, 2014
www.edebe.com
Persian Translation © Houpa Publication, 2021

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، EDEBE خریداری کرده‌است.



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، **بئاتریس اوسیس** و ناشر خارجی آن، **ادبه**، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت **بئاتریس اوسیس** این کار را کرده است.

نویسنده: بئاتریس اوسیس

مترجم: کزوان آبهشت

ویراستار: زهرا سادات رضوی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: نسیم نوریان

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۳۲-۵

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۷۷-۳



سرشناسه: اوسیس، بئاتریس، ۱۹۷۲ - م.
Osés, Beatriz, 1972-

عنوان و نام پدیدآور: اریک فوگلر و قتل در هتل/

بئاتریس اوسیس: مترجم کزوان آبهشت.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.

فروست: کارآگاه اریک فوگلر: ۲.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۳۲-۵ - ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۷۷-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Erik Vogler. II.,

Erik Vogler en muerte en el balneario.

موضوع: داستان‌های نوجوانان اسپانیایی --

قرن ۲۱ م.

موضوع: -- Young adult fiction, Spanish

21st century

شناسه افزوده: آبهشت، کزوان، ۱۳۷۲ - مترجم

رده بندی کنگره: PQ۶۷۰۲

رده بندی دیویی: [ج]۸۶۳/۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۳۷۸۰۹



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،

کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

• استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی

و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.



برای نوئلیا و پدرو



فهرست

فصل XVI . جنازه بی جنازه	۱۰۵
فصل XVII . ناشناس	۱۰۹
فصل XVIII . تهدید به مرگ	۱۱۳
فصل XIX . سس میگو	۱۱۷
فصل XX . مجسمه‌ی مارس	۱۲۳
فصل XXI . ارثیه‌ی میلیاردری	۱۲۹
فصل XXII . پیشنهاد زیمر	۱۳۵
فصل XXIII . سالن عتیقه‌ها	۱۴۱
فصل XXIV . پنهان در وان	۱۴۷
فصل XXV . ما می‌میریم؟	۱۵۳
فصل XXVI . اعتراف به جرم	۱۶۱
فصل XXVII . آخر خط	۱۶۷
فصل XXVIII . ماجرای پیتر آیزل	۱۷۱
فصل XXIX . بازگشت به برمن	۱۷۵

فصل I . دعوت برتا	۱۱
فصل II . آیدای آسمانی	۱۷
فصل III . راهروی ترسناک	۲۳
فصل IV . نوشیدنی انبه	۲۹
فصل V . ماجرای اریک	۳۵
فصل VI . تنها شاهد	۴۱
فصل VII . فرضیه‌ی آلبرت زیمر	۴۹
فصل VIII . حمام ترکی	۵۵
فصل IX . هدیه‌ی نامنتظره	۶۱
فصل X . گردنبند رُمی	۶۷
فصل XI . سوئیت ریگولتو	۷۳
فصل XII . زمین‌افتادن حساب‌شده	۷۹
فصل XIII . ارکیده‌های سفید	۸۷
فصل XIV . تائورمینا	۹۳
فصل XV . اورسولا کُلدبرگ	۹۹

فصل I دعوت برتا

بعد از اینکه اریک فوگلر ماجرای پرآب و تاب جنایت‌های برمن را پشت سر گذاشت، نیاز داشت مدتی استراحت کند. پزشک‌ها برایش استراحت و سفر تجویز کردند و گفتند که بهتر است از شهر بزنند بیرون. تقریباً هر شب کابوس آقای آدلر را می‌دید. برای همین هم مادر بزرگ اریک، برتا، دعوت یکی از دوستان قدیمی‌اش را که مدیر یک مجموعه‌ی آبی مجلل بود، قبول کرد و پذیرفت که یک هفته با نوه‌اش به شمال ایتالیا سفر کند.

اگرچه نوه‌اش حساسی در درس‌ساز بود، اما بد نبود که آب و هوایی عوض کنند و مدتی به مسافرت بروند.

اریک وقتی این خبر را شنید، با عصبانیت فریاد زد: «من که با مادر بزرگ هیچ‌جا نمی‌رم!»

پدرش توی راهرو دنبالش راه افتاده بود و سعی داشت آرامش کند: «اریک! روان‌شناست که گفته خیلی برنامه‌ی خوبیه.»

- خب، پس به روان‌شناسم بگین خودش با مادر بزرگ بره سفر! مطمئنم در حد مرگ خوش می‌گذرونن.

پدر اریک به دروغ گفت: «من هم خیلی دوست دارم همراهتون



- نه خیر!

پدر اریک شروع کرد به گشتن دنبال وبسایت چشمه‌ی آب گرم و گفت: «یکی از بهترین و مجلل‌ترین چشمه‌های آب گرم ایتالیاست. جای خیلی قشنگیه.»

صدالبته که اریک اسم آن جای مجلل را شنیده بود و می‌دانست که میلیاردرها به آنجا آمدوشد دارند. هم توی تلویزیون گزارش‌هایی از آنجا دیده بود و هم توی اینترنت، اما نمی‌خواست کنجکاویش را به پدرش نشان بدهد. پدر اریک به هدفش رسیده بود و حالا اریک می‌خواست چیزهای بیشتری از آنجا بداند و عکس‌هایش را ببیند، اما هیچ دوست نداشت اعتراف کند که پدرش پیروز شده است.

- می‌خوای وبسایتشون رو ببینی؟

اریک وانمود کرد بی‌تفاوت است: «اصلاً برام جذاب نیست.»

- جای خیلی فوق‌العاده‌ایه!

اریک فوگلر نتوانست جلو خودش را بگیرد و سرش را خم کرد روی صفحه‌ی تبلت. هرچند، همین کار را هم با بی‌میلی تصنعی انجام داد، طوری که انگار واقعاً میلی به تماشای وبسایت ندارد.

پدرش گفت: «سیستم‌های فوق پیشرفته‌ی آب گرم دارن و ماساژ تایلندی و آب‌درمانی. حموم رُمی دارن، سونای فنلاندی، دوش اسکاتلندی، حموم ترکی و حوضچه‌ی گِل. بهترین خدمات رو ارائه می‌دن.»

در حین گفتن این حرف‌ها، عکس‌های آنجا را هم به اریک نشان می‌داد.

اریک گفت: «اون بخش حوضچه‌ی گِل خیلی جالب بود.»

پیام. خودت هم خوب می‌دونی، ولی مجبورم بمونم و به کارهام برسیم. اصلاً نمی‌تونم همراهی‌تون کنم.»

اریک که داشت در اتاق پذیرایی را باز می‌کرد، با طعنه گفت: «چه اتفاق عجیبی! وقت ندارین!»

- همه‌ش چند روز بیشتر نیست.

اریک همان‌طور که داشت دور میز غذاخوری می‌چرخید، با عصبانیت گفت: «همه‌ش چند روز بیشتر نیست؟ وقتی داشتین می‌رفتین نیویورک هم همین رو بهم گفتین. من هم کوتاه اومدم و یک هفته رفتم گراسبرگ پیش مادر بزرگ بمونم. یادتون نیست؟ از دست مادر بزرگ بود که از گراسبرگ فرار کردم.»

این را که می‌گفت، جلو خودش را گرفت تا هیچ حرفی از شبیح ساندرنا نادل و مزاحمت‌های آلبرت زیمر به میان نیاورد، آخر آن دو تا هم در فرارش از گراسبرگ نقش چشمگیری داشتند.

فرانک فوگلر گفت: «خب...»

خودش هم نمی‌دانست که بعد از این‌خب، چه می‌خواهد بگوید، اما بالاخره گفت: «این‌ها همه‌ش مال گذشته‌هاست.»

اریک افتاد روی مبل و گفت: «مال گذشته‌هاست؟! همین یک ماه پیش بود!»

پدر اریک که داشت تبلتش را درمی‌آورد و می‌نشست کنار اریک، برای عوض کردن موضوع گفت: «ببین پسرم! ببین مادر بزرگت کجا می‌خواد برود.»

با لحنی جذاب پرسید: «از مجموعه‌ی آبی آیدای آسمانی چیزی

شنیدی؟»



فرانک فوگلر تصور کرد که پسرش را خوابانده‌اند و تا روی پلک‌هایش را گِلِ مخصوص زده‌اند.

در لحظه، چیزی از خودش درآورد تا پسرش را بیشتر جذب کند: «خاک این گِلِ مخصوص پوست رو از بحرالْمیت می‌آرن.»

– واقعاً؟

پدرش تندتند سرش را تکان داد که یعنی واقعاً.

پسرک با اشتیاق فراوان پرسید: «ماسک ترمواکتیو هیالورونیک هم دارن؟»

پدرش گفت: «آره که دارن.»

ماسک ترمواکتیو هیالورونیک اصلاً چه بود؟

– می‌تونم از همه‌ی خدماتشون استفاده کنم؟ استفاده‌ی کامل؟

پدرش گفت: «می‌تونم. کاملِ کامل!»

– می‌شه تو اتاق هم غذا خورد؟

– صدالبته.

– اینترنت نامحدود هم دارن؟

– بدون شک.

– با چه پروازی قراره بریم اونجا؟

– آلیتالیا.

– هوم... به نظرم خیلی جالب نمی‌آد...

– بلیته درجه‌یکه. مادر بزرگ گرفته.

– کی راه می‌افتیم؟

– پس فردا.

اریک لب‌هایش را محکم روی هم فشار داد. برای برنامه‌ریزی

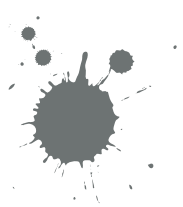
سفری این‌چنینی، فرصت کمی داشت. جمع کردن وسایل و چیدنشان در چمدان همیشه خیلی وقت می‌بُرد. باید براساس گزارش‌های هواشناسی و پیش‌بینی وضع آب‌وهوا و همچنین مُد فصل، جزئی‌ترین مسائل را هم در نظر می‌گرفت.

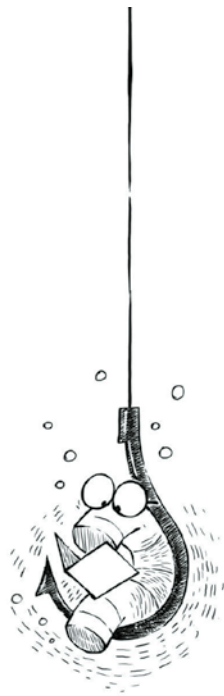
آماده کردن وسایل و چیدن چمدان، برای خودش یک‌پا هنر بود.

اریک بعد از چند لحظه سکوت، بالاخره آهی کشید. باید خوبی‌ها و بدی‌های این سفرِ پیشنهادی را در ذهن می‌سنجید. باید چند روزی را با او سپری می‌کرد: یک زن پردردسر. از طرف دیگر، می‌توانست از خدمات یکی از بهترین مجموعه‌های آبی دنیا بهره ببرد. خدمات فیزیوتراپ‌ها، بهترین آب‌درمانی‌ها، اقامت در اتاقی مشرف به دریاچه‌ی کومو و البته غذای محشر هتل هم جزو خوبی‌های این سفر بود. دیگر لازم نبود سوپ‌های بدمزه‌ی برتا فوگلر را تحمل کند. با این اوصاف، تنها بدی سفر می‌شد حضور شخص مادر بزرگ. بدون شک تصمیم سختی بود. لب پایینی‌اش را گزید و گفت: «می‌رم ببینم نظر بالشم چیه.»

منظورش بالشِ ارگونومیکش بود.

فرانک فوگلر لبخندی زد و با خوش‌حالی پاهایش را روی هم انداخت.





«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است که
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» اثر رایبندرانات تاگور

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذ مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا:
این کاغذ نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
این کاغذ سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است.
و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذ درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....

کتاب‌فروشی‌های هوپا

www.hoopabooks.ir



اینستاگرام هوپا

[hoopa_publication](https://www.instagram.com/hoopa_publication)



سایت هوپا

www.hoopa.ir



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>

